

بررسی حل دو بحران آذربایجان (۱۹۴۵) و انرژی (۴-۱۹۷۳) بر اساس نظریه نظام جهانی جان فوران

علی مختاری^۱

مهدی محمدی عزیز آبادی^۲

تاریخ پذیرش ۹۵/۰۳/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۱/۰۱

چکیده

در این پژوهش به دنبال فرآیندهای دو بحران و رخداد تاریخی، سیاسی و اقتصادی در ایران، چون بحران آذربایجان (۱۹۴۵) و بحران انرژی (۴-۱۹۷۳) می‌باشیم. سؤال اصلی این است که چگونه این دو بحران حل شد، آیا سیاست داخلی و خارجی و مقابله دولت مرکزی (سیاستمداری قوام السلطنه و سلطه‌گری محمدرضا شاه) و یا با در نظر گرفتن وابستگی ایران، فقط عملکرد قدرتهای خارجی در حل و فصل این دو بحران مؤثر واقع شدند؟ در این پژوهش از نظریه نظام جهانی جان فوران استفاده شده است. نتایج مقاله در مورد بحران آذربایجان نشان داد که نباید از اقدامات هم‌جانبه و زیرکانه قوام‌السلطنه غافل شد اما در سطح بین‌المللی نیز با هم داستان شدن انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، به علاوه خروج کامل آمریکا از سیاست انزواگرایانه، آگاهی افکار عمومی و مطبوعات جهان از مباحث مطروحه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ادامه بحران آذربایجان را برای شوروی پرهزینه و غیر عقلانی ساخت، پس حل شدن این بحران از زاویه نظام جهانی بسیار تأثیرگذارتر از سیاست داخلی و خارجی ایران بوده است. در مورد بحران نفتی هم که باعث تغییراتی در نظام جهانی شد آمریکا نقش مؤثری در ایجاد و حتی پایان دادن به این بحران ایفا کرده است. هدف از پژوهش پیش‌رو پاسخ به پرسش‌های پژوهش و بررسی درستی یا نادرستی فرضیه به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی: بحران آذربایجان، بحران نفتی، وابستگی، سیاست داخلی، قدرتهای خارجی

^۱ - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، Amokhtari1392@yahoo.com
^۲ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، Azizabadi026@gmail.com

مقدمه

جامعه ایران، مانند سایر کشورهای در حال توسعه، در زمان پهلوی دوم به خاطر ناهماهنگی بین ساختارهای مادی و معنوی و همچنین به سبب عملکرد نامناسب نیروهای داخلی، درگیر بحرانهای سیاسی مداومی بوده است. از سوی دیگر تضعیف قدرت حکومت مرکزی، ناشی از بی‌ثباتی سیاسی مستمر، زمینه‌های حضور همه جانبه قدرت‌های برتر را فراهم نمود، به طوری که در مدت زمانی کوتاه نفوذ بیگانگان تمام عرصه‌های سیاسی و فرهنگی جامعه را دربرگرفت و موجب ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی شد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۷۴). از طرفی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ عوامل داخلی تحت تاثیر عوامل بین‌المللی موجب بحران‌هایی در مناطق مختلف کشور گردید که تعدادی از آنها قدرت و حاکمیت متزلزل دولت مرکزی را به چالش طلبیده و خواستار ایجاد حکومت‌های خودمختار شدند. در این میان یکی از مهم‌ترین بحران‌هایی که در کشور به وقوع پیوست بحران آذربایجان بود. نکته‌ای که کم و بیش به چشم می‌خورد نقش شوروی در ایجاد و پیشبرد این بحران مذکور است. در دوره جنگ جهانی دوم علاوه بر اینکه بریتانیا برجسته‌ترین بازیگر خارجی در ایران بود، شوروی نیز با حضور نیروهای اشغالگر نفوذ خود را داشت. همچنین آمریکا نیز سعی کرد به تدریج از حالت انزوا درآید. در این حال رقابتی بین این سه قطب بوجود آمد که بر جنبش‌های پیش آمده بعد از جنگ جهانی دوم تاثیر گذاشت. در قضیه فرقه دموکرات، شوروی نیروهای خود را به داخل این منطقه آورد. وجود زمینه‌ها و شرایط مناسب در سطح محلی، ملی و بین‌المللی چون، ظلم و ستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، بی‌ثباتی، کم‌دوامی و ناتوانی دولت‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اقبال جامعه سیاسی از نیروهای چپ و نیز تغییر موازنه بین‌المللی به نفع اتحاد جماهیر شوروی، موجبات نضج و اوج تحرکات گریز از مرکز در آذربایجان شد (مقصودی، ۱۳۸۶: ۹۴).

تحولات نظام بین‌المللی و جابجایی قدرت در آن و نیز تحولات سیاسی - اجتماعی هر یک به نحوی کشور ایران را در تعامل سازگار یا ناسازگار با قدرت‌های جهانی قرار داده است. از طرف دیگر در تعامل ایران با نظام بین‌الملل، نفت به عنوان متغیر تأثیرگذاری عمل کرده است. برخورداری ایران از این وضعیت باعث گردید، در دوران جنگ سرد، علاوه بر موقعیت جغرافیایی ایران، نفت نیز به عنوان متغیر تأثیرگذار تعامل ایران را با نظام بین‌الملل باعث شد، به گونه‌ای که با تئوری دو ستونی و یا دو پایه نیکسون وظیفه حفاظت و حراست از مهمترین منبع انرژی جهان را عهده‌دار گردد. این کارکرد همراه با افزایش درآمدهای نفتی ایران در دهه هفتاد میلادی، و ایجاد بحران انرژی در نظام

جهانی، سیاست میلیتاریستی رژیم محمدرضا پهلوی را به دنبال آورد. همچنین افزایش قیمت نفت ظاهراً ناشی از نیاز ارزی ایران و کشورهای عربی به خرید تسلیحات تأمین طرح‌های صنعتی بود ولی در واقع افزایش سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های بزرگ نفتی در سایر منابع انرژی از جمله انرژی خورشیدی و هسته‌ای و هزینه‌های بسیار سنگین این سرمایه‌گذاری‌ها افزایش قیمت نفت را بیشتر توجیه کرد. شروع چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۴ مهر ۱۳۵۲ که در واقع سناریوی از پیش تنظیم شده‌ای توسط شرکت‌های نفتی بود؛ در مجموع موجب دگرگونی‌های عمیق اقتصادی و سیاسی برای هر دو گروه کشورهای تولید کننده در حال توسعه و مصرف کننده صنعتی شد و پیامدهای تعیین کننده برای جامعه بین‌المللی در بر داشت. ظاهراً بیشترین استفاده را از افزایش قیمت نفت کشورهای تولید کننده نفت از جمله ایران می‌برد (از غندی، ۱۳۸۴: ۳۱۵).

پیوستگی تحولات ایران با رویدادهای جهانی و بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی در تاریخ معاصر، به قدری گسترده است که بی‌توجهی و نادیده گرفتن آن، شناخت دقیق و درک صحیح از اتفاقات گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را غیرممکن می‌سازد. پس در این پژوهش به دنبال این هستیم که برای حل بحران آذربایجان و بحران انرژی دولت وقت و حامیان آن چه کردند؟ لذا رویدادهایی از جمله بحران آذربایجان و بحران نفتی را نمی‌توان جدا از سیاست‌های بین‌المللی و گرایش‌های سیاست خارجی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از این رو، در این مقاله سعی شده است رویدادهای داخلی ایران که به مثابه حلقه‌های زنجیر به هم مرتبط و متصل هستند در پیوند با متغیرهای بین‌المللی و تاثیرگذار بر وقایع ایران تبیین گردد. در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده، بدین صورت که ابتدا داده‌های لازم از منابع نوشتاری و اسنادی استخراج و سپس مورد تبیین قرار گرفته است.

۱- چارچوب نظری: تئوری نظام جهانی جان فوران

نظریه‌ی نظام جهانی اولین بار از سوی «امانوئل والرشتاین» ارائه شد. به نظر او نظام نوین جهانی از طریق وجه تولید سرمایه‌داری عمده ایجاد می‌شود. در این وجه تولید، وجوه گوناگون کنترل کار (از قبیل: بندگی ناشی از بدهی، تقسیم محصول، اجاره‌داری و کار مزدبگیری) یافت می‌شود. بر اساس این نظریه نظام جهانی سرمایه‌داری از سه بخش به هم پیوسته تشکیل می‌شود: ۱. هسته‌ی مرکزی: شامل دولت‌های قدرتمند که بزرگترین سهم از مازاد اقتصادی بین‌المللی را به خود اختصاص می‌دهند. ۲- منطقه‌ی حاشیه‌ای: شامل دولت‌های ضعیف که به‌شدت مورد استثمار قرار می‌گیرند. ۳- منطقه‌ی نیمه‌حاشیه‌ای: شامل لایه‌هایی از دولت‌ها که از سوی دولت‌های قوی استثمار می‌شوند، اما خود، کشورهای مناطق حاشیه‌ای را استثمار می‌کنند (والرشتاین، ۱۳۷۷: ۱۲۹). کشورهایایی که در خارج از این مناطق سه‌گانه قرار داشته باشند - که البته امروزه چنین چیزی وجود ندارد - در عرصه‌ی خارجی قرار می‌گیرند. از آنجا که ایران در قرن شانزدهم میلادی جزو جدایی‌ناپذیر اقتصاد جهانی اروپا نبود، در عرصه‌ی خارجی قرار داشت؛ به عبارت دیگر اروپا برای اقتصاد ایران عرصه‌ی خارجی محسوب می‌شد. ایران از اواخر قرن

هجدهم از عرصه‌ی خارجی بیرون رفته و به‌طور عمده میان مناطق حاشیه‌ای و نیمه‌حاشیه‌ای در حال جابه‌جایی بوده است (اشرف، ۱۳۸۳: ۹۰).

ریشه‌های رهیافت نظام جهانی را می‌توان در تئوری وابستگی ردیابی کرد. پارادایم نظام جهانی از این نظر که به بررسی جنبش‌های اجتماعی از منظر نظام اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌پردازد و هم زمینه‌ها و هم پیامدهای جنبش‌ها را در این سطح بررسی می‌کند، با همه رهیافت‌های دیگر متفاوت است. در این رهیافت ریشه پیدایش جنبش‌های اجتماعی در پویایی سرمایه‌داری جهانی جست‌وجو می‌شود و فرض بر این است که تحولات نظام، در ابعاد مختلف آن، می‌تواند به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی ضد نظام منجر شود و این جنبش‌ها می‌توانند به دگرگون ساختن کل نظام کمک کنند. به رغم این که نظریه نظام جهانی می‌تواند نکاتی را در مورد جنبش‌های اجتماعی به ویژه از نظر ارتباط میان آنها در سطح جهانی یا سرشت آنها روشن سازد، در ارائه تبیینی از زمینه ظهور آنها نمی‌تواند در سطح تحلیل بسیار کلان خود بماند. درست است که نظام جهانی می‌تواند برخی از تحولات درونی جوامع را، که در تکوین جنبش‌ها نقش دارند، تبیین کند، اما بدون توجه به این متغیرهای سطح ملی و محلی نمی‌توان به توضیح قانع‌کننده‌ای از جنبش‌های اجتماعی دست یافت و عملاً نیز خود پدیدآورندگان این مکتب به سطوح دیگر تحلیل توجه کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۸۰-۲۷۹).

جان فوران مدل خود را براساس درک ساختار اجتماعی جهان سوم به مثابه محصول پیچیده‌ای از عملکرد مکانیسم‌های داخلی و خارجی پایه‌گذاری می‌کند. وی، بر طبق نظریه‌ی والراشتاین، معتقد است نظام جهانی موجد فشارهای خارجی‌ای - اقتصادی و سیاسی و نظامی - است که از جانب کشورهای مرکز سرمایه‌داری و قدرتمند مرکز بر جهان سوم (پیرامون) وارد می‌شود. این فشارها با ساختارهای اجتماعی از پیش موجود جوامع جهان سومی مواجه می‌شوند و با گذشت زمان به پیدایش ترکیب جدیدی از شیوه‌های جدید سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری می‌انجامد. به نظر فوران، در صورت وجود مشکلات ساختاری و نابرابری‌ها و ساخته و پرداخته شدن یک یا چند فرهنگ سیاسی مخالفت در پاسخ به آنها، چنان‌چه بحرانی حادث شود، ممکن است به پیدایش یک وضعیت انقلابی بیانجامد. چنین بحرانی دو بعد تعیین‌کننده دارد که باید به‌طور هم‌زمان روی دهند: یکی زوال اقتصاد داخلی، و دیگری گشایش در نظام جهانی. زوال اقتصاد جهانی و یا وخامت ملموس شرایط اقتصادی در جوامع جهان سوم می‌تواند به صورت افول مطلق سطح زندگی و یا یک رکود نسبی پس از دوره‌ای از پیشرفت بروز کند. فوران در رابطه با ویژگی و ماهیت بحران دوم یعنی باز شدن فضای جهانی توضیح می‌دهد که در کشورهای جهان سوم که معمولاً از جانب کشورهای مرکز تحت فشارهای اقتصادی و سیاسی و نظامی قرار دارند، این پدیده معمولاً به شکل فشارهای دیگری چون ورشکستگی اقتصادی و یا شکست در جنگ صدق می‌کند، ظاهر نخواهد شد (کتابی و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۲). همچنان که گوندرفرانک گفته است که این گشایش چیزی جز تخفیف کنترل‌های بیرونی

نیست. فرانک چندین سناریو مطرح می‌کند:

۱- زمانی که قدرت‌های عمده خود درگیر جنگ یا مشکلات داخلی هستند. ۲- زمانی که بین قدرت‌های عمده‌ای که دشمن یکدیگر هستند توازنی ایجاد شده است و یا ۳- زمانی که شورشیان بیش از دولت از کمک‌های خارجی بهره‌مند می‌شوند. گلدستون می‌نویسد، وقتی یک قدرت مرکزی، مثل ایالات متحده، بر انجام دادن اصلاحات در یک کشور جهان سومی اصرار می‌ورزد مجموعه‌ای از الزامات متناقض را در پی خواهد داشت: اگر حاکم اصلاحات آزادی بخش را تصویب کند، پایه‌های حکومت خویش را سست کرده است و اگر چنین نکند کمک آن قدرت بزرگ (آمریکا) را که برای حفظ حکومتش ضروری است از دست می‌دهد (همان، ۷۳).

رهیافت تلفیقی فوران در امتداد الگوی تاریخ تحولات او شکل می‌گیرد. وی معتقد است وقتی از منظر جامعه‌شناسی توسعه به فرایندهای انفجارآمیز دگرگونی روی می‌آوریم، علاوه بر مفاهیم و نظریه‌هایی که در تحلیل فرایندهای بلندمدت به کار رفت دو مفهوم دیگر؛ یعنی، دولت و فرهنگ‌های مخالف را نیز باید مورد توجه قرار گیرد. یک الگوی انقلابی مقطعی، یعنی مجموعه خاصی از شرایط ضروری بود که هیچ یک از این شرایط به تنهایی نمی‌توانست موجب انقلاب شود اما مجموعه آنها به پیروزی انقلاب اجتماعی منجر گردید، این عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بودند و تعیین‌کننده‌های داخلی و خارجی داشتند (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۷). فوران معتقد است برای تحقق انقلاب در کشورهای جهان سوم، علاوه بر وجود نابرابری‌ها و مشکلات ساختاری و ساخته و پرداخته شدن یک یا چند فرهنگ سیاسی مقاومت در پاسخ به آنها، وجود یک بحران دو جانبه ضروری است. زوال اقتصاد داخلی و همزمان پدید آمدن آن چه وی «گشایش در نظام جهانی» می‌خواند. در واقع «بی‌عملی قدرت کلیدی جهان، در معامله با ایران، زمینه را برای به نمایش درآمدن تمام و کمال موازنه داخلی نیروها هموار نمود و همین امر به موفقیت انقلاب منجر گردید... [نظام جهانی] در آن مقطع به سود پیروزی انقلاب عمل کرد؛ بدین معنا که قدرت محوری این نظام به مداخله تجاوز آمیز و تعرضی در ایران مبادرت نورزید و مانع پیروزی انقلاب نشد» (همان، ۵۸۳).

در مورد ایران، نظام در حال پیدایش جهانی را گسترده‌ترین فرض می‌کنیم که از آن نیروهای خارجی نشأت گرفته‌اند و دولت، اقتصاد و جامعه ایرانی از قرن شانزدهم واکنش فزاینده‌ای در برابر این نیروها نشان داده‌اند. در این پژوهش، ترسیم فزاینده‌ای توسعه ایران در زمینه ادغام کمی و کیفی در نظام جهانی، همچنین به منزله کشور حاشیه‌ای عرضه‌کننده مواد خام و سرانجام با توجه به موقعیت نوسانی‌اش در حد فاصل حاشیه‌ای و نیمه حاشیه‌ای می‌باشد. درک جایگاه جهانی ایران مستلزم بررسی روابط سیاسی و اقتصادی آن به ویژه با کلیدی‌ترین قدرتهای محوری یعنی انگلستان، روسیه و ایالات متحده آمریکا می‌باشد. از بعد نظری جالب‌ترین مسئله دور شدن ایران از حاشیه اقتصاد جهانی و نیمه حاشیه‌ای شدن از نظر فوران می‌باشد. به رغم این که نظریه نظام جهانی می‌تواند نکاتی را در مورد بحران آذربایجان و انرژی، به ویژه از نظر ارتباط میان آنها در سطح جهانی یا سرشت آنها روشن سازد، در ارائه تبیینی از زمینه ظهور آنها نمی‌تواند در سطح تحلیل بسیار کلان خود بماند. درست است که نظام جهانی می‌تواند برخی از تحولات

درونی جوامع را، که در تکوین بحرانها نقش دارند، تبیین کند، اما بدون توجه به این متغیرهای سطح ملی و محلی، نمی‌توان به توضیح قانع‌کننده‌ای از بحرانهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دست یافت و عملاً نیز خود پدیدآورندگان این مکتب (نظام جهانی) به سطوح دیگر تحلیل توجه کرده‌اند.

۲- شروع و موقعت جدید وابستگی و حضور خارجیان

برای مطالعه روابط ایران، در عرصه روابط بین‌الملل با سایر کشورها، اصطلاح کنش یا کنش متقابل بیشتر کاربرد دارد. هر اندازه سطح وابستگی متقابل بیشتر باشد، میزان کنش متقابل نیز بیشتر است. کنش متقابل نه تنها تقاضا و پاسخ اقدامات کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و سایر اقدامات غیردولتی، بلکه همچنین روابط و رای مرزهای ملی، مانند تجارت، سرمایه‌گذاری، انتقال تکنولوژی و گسترش و تهاجم فرهنگی را نیز در برمی‌گیرد (از غندی، ۱۳۸۴: ۱۴).

در آغاز سده نوزدهم، ایران یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان بود. جنگ‌های ناپلئونی در این مقطع زمانی موجب تماس مجدد اروپاییان با ایران گردید. تحولات اتفاق افتاده در این دوره به جایی منتهی می‌شود که زندگی مردم ایران تا حد زیادی از نیروهای خارج از ایران تأثیر می‌پذیرد که همان "وابستگی" باشد. روند تحولات اقتصادی ایران در سده نوزدهم، کشور را به سمت وابستگی و ایفای یک نقش حاشیه‌ای در معادلات بین‌المللی سوق داد. در زمان قاجاریه وجوه تولید دهقانی، کوچ نشینی و خرده کالاها هر سه تحت الشعاع تأثیر و نفوذ غرب و منطق درونی توسعه واقع شد. سلطه خارجی و شکل‌گیری طبقه کارگر در روسیه باعث شد که نظام جهانی هم به این فرایند شکل‌گیری طبقاتی و وابستگی تأثیر نهاد و صورت‌بندی اجتماعی قاجار را به دو قدرت جهانی، بریتانیا و روسیه وابسته کرد، اما انگلستان پیشی گرفت و بر ایران مسلط شد، و در چارچوب وابستگی توسعه محدودی صورت گرفت. ایران در این دوره از عرصه خارجی عمدتاً بیرون از مدار اقتصاد جهانی بیرون رفته و به قبول ایفای نقش حاشیه‌ای در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، عرضه‌کننده مواد ابریشم، پنبه، تریاک، خشکبار و مانند آن و اقلام ساخته شده سنتی نظیر قالی و واردکننده اقلام ساخته شده صنعتی به منظور مصرف پارچه، شکر، قند و چای تن در داده است. این امر در داخل کشور اثرات متفاوتی بر گروه‌های مختلف و طبقه‌های اجتماعی داشته است (حائری، ۱۳۶۷: ۲۳). اما در آستانه جنگ جهانی اول سلطه بلامنازعه روسیه در ایران و پس از آن، موقعیت مستحکم بریتانیا در تجارت خارجی بوده است. امپراتوری عثمانی تقریباً مقام سوم را داشت ولی سهم این کشور در تجارت خارجی ایران به یک چهارم بریتانیا هم نمی‌رسید. آلمان واردات بیشتری داشت اما صادراتش به ایران از صادرات عثمانی هم کمتر بود. آلمان بخصوص در خرید فرش ایران فعال بود و یک رشته کارخانه‌های جدید در ایران دایر کرد و به احداث راه

آهن برلین - بغداد و ادامه آن تا ایران نیز امید بسته بود. فرانسه از نفوذ فرهنگی گسترده‌ای در ایران برخوردار بود. عامل این نفوذ، هیئت‌های مبلغ مذهبی و مدارس بود که در ایران دایر کرده بود (فوران، ۱۳۷۷: ۱۷۸).

دوران پهلوی دوم را می‌توان به دو قسمت از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ (اصلاحات ارضی) و از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی تقسیم کرد. در بیست سال اول کماکان شاهد وضعیت دوران رضاشاه البته به شدت کمتری می‌باشیم به‌گونه‌ای که در این دوران عمده‌ترین نهادهای دیکتاتوری عبارتند از درآمدهای نفتی و اقتصاد دولتی، ماشین سرکوب، دیوان‌سالاری و نظام حزبی بود. لذا در نوع تعامل دولت با مردم تفاوت چندانی بوجود نمی‌آید. اما در بعد اقتصادی در زمینه نفت و صنعت در این دوران بیست ساله تغییر و تحولاتی روی داد، از سویی رویش صنایع ایران را از حدود ۱۹۵۰ میلادی دوران مصدق در نتیجه دخالت دولت ارزیابی می‌نمایند امری که در گذشته سرمایه خارجی بورژوازی بومی ایران هیچکدام نتوانسته یا نه خواسته بودند که کشور را صنعتی نمایند در بخش نفت نیز کنسرسیوم نفتی از ۱۹۵۴ به بعد جای کمپانی نفت سابق را گرفت و به بخش تشکیلات نفتی دولت ایران یعنی شرکت ملی نفت ایران سهم کوچکی در تولید از طریق در دست گرفتن به اصطلاح عملیات غیر صنعتی اعطا شد. قیمت نفت تا قبل از سال ۱۹۷۲ پائین بود و با توجه به وابستگی فراوان بودجه دولت ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد به وام‌ها و درآمدهای نفتی در اواخر دهه سی شمسی بحران کسری تراز پرداخت‌ها در بودجه ایران پدید آمد و این امر به دادن فضای مناسب جهت وارد شدن و فشار وارد آوردن از سوی نیروهای مخالف رژیم شاه و بخصوص جبهه ملی منجر شد (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۵۷).

درکل از نظر اقتصادی، نظامی هنگامی وابسته است که انباشت و گسترش سرمایه نتواند عنصر پویایی لازم برای خود را در درون نظام بیابد. این در حالی است که در این کشورها کلیدهای اصلی تکنولوژی و مالی را کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی کنترل می‌کنند و با این امتیاز صنعتی شدن مناطق حاشیه‌ای را به صورت‌های مورد نظر خود شکل می‌دهند.

۳- بحران آذربایجان

فرقه دموکرات آذربایجان نام حزبی سیاسی است که در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ در تبریز، سه ماه پس از فرمان محرمانه دفتر سیاسی کمیته مرکزی اتحاد شوروی در تبریز اعلام موجودیت نمود. این حزب با انتشار بیانیه‌ای ۱۲ ماده‌ای به زبانهای ترکی و فارسی به رهبری جعفر پیشه‌وری و همراهی چندین فعال سیاسی آذربایجانی دیگر تشکیل شد. اختیارات گسترده‌تر محلی از لحاظ اداری، تدریس زبان ترکی در مدارس در کنار زبان فارسی و اصلاحات ارضی و اقتصادی از جمله مهم‌ترین خواسته‌هایی بود که در توضیح اهداف و خواسته‌های این تشکل جدید سیاسی عنوان شده بود. ماجرای تأسیس و نابودی حکومت خودمختار آذربایجان توسط فرقه به بحران ایران که یکی از سرآغازهای جنگ سرد بود معروف است. تأسیس این فرقه بر اساس تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست

شوروی انجام شد و فرقه مورد حمایت شوروی قرار داشت (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۲: ۵۴). باید در خاطر بماند که جنبش آذربایجان فقط مخلوق فشارهای شوروی نبود. آذری‌ها با وجود برخورداری از حمایت شوروی، تا حدی به روند متمرکزسازی اعمال شده در دوره رضاشاه و به بی‌کفایتی، فساد و تبعیض دولت مرکزی در حق این استان واکنش نشان می‌دادند؛ کردها، در بین دیگر چیزها، با تلاشهای دولت برای عشایرزدایی مخالفت می‌کردند. نتیجتاً هم برای آذری‌ها و هم کردها دغدغه‌ای برای هویت درون گروه‌های عمومی خودشان در نتیجه اشغالگری شوروی در ۱۹۴۱ وجود داشت (جهان شاه لو، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

سیدجعفر پیشه‌پوری از کمونیست‌های قدیمی ایران که پس از انتخاب به عنوان نماینده تبریز، اعتبارنامه‌اش در مجلس شورای ملی به تصویب نرسیده بود شعبه‌های حزب توده در آذربایجان را با حمایت نیروهای اشغالگر روس به فرقه ملحق کرده، آغازگر بحرانی شد که بیش از یک سال طول کشیده و مصائب فراوانی را برای ایران و به ویژه برای مردم آذربایجان رقم زد (حسنلی، ۱۳۸۳: ۲۸۶). این بحران که با حمایت مستقیم شوروی ایجاد شده بود فی‌الواقع در حداقل تصور، نوعی گروکشی برای واگذاری امتیاز نفت شمال بود که در صورت تحقق و یا عدم تحقق این امر برای سیاست استعماری انگلیس صدماتی را به دنبال داشت (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

هرچند هسته‌های اولیه‌ای که فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل دادند از نیروهای طرفدار اتحاد جماهیر شوروی و وابستگان به حزب توده ایران بودند. اما فرقه دموکرات آذربایجان آنگونه که بعضی‌ها فکر می‌کنند صرفاً شاخه ایالتی حزب توده ایران و آذربایجان نبود. بلکه اساساً کمیته مرکزی حزب توده قبلاً در جریان تشکیل این فرقه قرار نگرفته و به احتمال زیاد وقتی با انحلال کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان و تشکیل فرقه دموکرات مواجه شد. متعجب و بعضاً با این جریان مخالفت نمود و اما در سایه حمایت و فشار شوروی مجبور به همراهی با این قضیه شده و به طور ضمنی از تشکیل آن حمایت کرد (اسکندری، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

۳-۱- سیاست داخلی و خارجی قوام

با بروز جنگ جهانی دوم، ایران گرفتار بحران تازه‌ای شد و مجدداً به اشغال نیروهای بیگانه درآمد. روسیه و انگلستان علیرغم اختلاف شدید در مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک و همچنین منافع مادی با حضور دشمن جدید و مشترکی به نام آلمان نازی، با هم متحد شدند. در خلال جنگ جهانی دوم کشورهای روسیه، انگلستان و آمریکا وارد ایران شدند و با سقوط دولت رضاخان یک دهه هرج و مرج بر ایران مستولی گردید. اما آنچه در فاصله پاییز ۱۳۲۴ تا پاییز ۱۳۲۵ در ایران اتفاق افتاد، بخشی بود از یک سیاست کلی مسکو در بهره‌برداری از فعل و انفعالات نظامی سال‌های جنگ دوم جهانی، در چارچوب تأمین

اهداف درازمدت امپراتوری روسیه برای توسعه هر چه گسترده‌تر متصرفات خود بود. شاه در این برهه نقش چندانی را در هدایت سیاست خارجی به عهده نداشت، زیرا بنا بر دلایلی در فضای سیاسی تقریباً دمکراتیک آن روز، از اقتدار کافی در پیشبرد سیاست خارجی برخوردار نبود، اما تحولات دیپلماسی ایران را به خوبی زیر نظر داشت و سرانجام بحران آذربایجان و تقابل با نیروهای سیاسی داخل، وی را بر آن داشت که در مقابل تهدیدات شوروی و مخالفت‌های داخلی تکیه‌گاه قدرتمندی را در خارج جستجو نماید و از آثار و لطمات بحران مشروعیت داخلی بر حکومتش بکاهد. شاه و دولت‌مردان را به این نتیجه رسانید که ایالات متحده آمریکا را به عنوان قدرت برتر برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی وارد معادلات سیاسی ایران کنند (علی صوفی، ۱۳۸۷: ۶۲).

با این تفاسیر ایران طی بحران تشکیل حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان در یادداشت‌های رسمی از اتحاد شوروی خواست از حمایت این حکومت‌ها بپرهیزد. اتحاد شوروی در پاسخ یادداشت‌های ایران هر بار دخالت خود را در تأسیس دولت‌های خودمختار انکار می‌کرد و آنها را به عنوان جنبش‌های خودجوش و مستقل ارزیابی می‌نمود. دولت ایران که از جانب اتحاد شوروی ناامید شد، فعالیت دیپلماتیک خود را در جهات دیگری دنبال کرد؛ از جمله خواستار حمایت انگلستان و آمریکا برای حل بحران روابط ایران و شوروی و مسأله آذربایجان شد؛ در حالی که دولت انگلستان با تعقیب سیاست دفع‌الوقت، پشتیبانی چندانی از ایران به عمل نمی‌آورد، دولت آمریکا و شخص رئیس‌جمهور این کشور آمادگی خود را برای هرگونه کمک به دولت ایران ابراز داشتند. آمریکا امیدوار بود با مذاکرات مستقیم با شوروی‌ها در مسکو مسأله تخلیه ایران را حل و فصل نماید. کنفرانس مسکو که در ۲۵ آذر ۱۳۲۴ با شرکت ارنست بوین، جیمز برنس و مولوتف وزرای خارجه انگلستان، آمریکا و شوروی تشکیل و در پنجم دی ماه همان سال به کار خود پایان داد، می‌توانست فرصت مناسبی برای ایران و آمریکا باشد که به طور مستقیم با روسها به بحث بنشینند (از غندی، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

در این برهه بود که احمد قوام با داشتن برخی امتیازها، نخست به سراغ مشکل خارجی رفت و مشکل قانون اساسی را به فرصت دیگری واگذار کرد. قوام در ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ به همراه هیأتی که بیشتر آنها را سرشناس‌ترین روزنامه‌نگاران ایرانی تشکیل می‌دادند، به مسکو عزیمت کرد. مذاکرات در مسکو حول سه محور قرار داشت: ۱- مسأله نفت ۲- مسأله حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان ۳- مسأله خروج نیروهای شوروی از ایران. هیأت نمایندگی ایران معتقد بود که بقای این خودمختارها بدون حمایت شوروی امکان‌پذیر نیست و در صورتی که حمایت شوروی از آن قطع شود، حکومت ایران قادر است به حمایت این حکومت‌ها خاتمه دهد و از گسترش افکاری که مخالف حکومت مرکزی است جلوگیری نماید. استالین و مولوتف دخالت شوروی در آذربایجان را رد کردند و اظهار می‌داشتند که این امری کاملاً داخلی است و ارتباطی به شوروی ندارد (همان، ۱۵۰). این سفر برای قوام بسیار مأیوس‌کننده بود و تنها وعده‌ای که رهبران شوروی به وی دادند "اعزام سفیر جدید به تهران" بود. ۲۰ اسفند قوام از مسکو بازگشت و اقداماتی نظیر دستگیری سید ضیا را برای خوشایند مسکو انجام داد. ۲۳ اسفند باقراوف با پیشه‌وری، شبستری و جاوید در مرز جلفا دیداری داشت و درباره شرایط بین‌المللی با آنان

گفتگو کرد و برای اولین بار از احتمال خروج ارتش و لزوم آمادگی قشون ملی فرقه سخن به میان آورد. باقراوف از محتوای پیشنهادهایی که چهار روز بعد توسط سادچیکف سفیر جدید شوروی تسلیم دولت ایران شد مطلع بود و رهبران فرقه را برای رویارویی با اتفاقات مهمی که پیش رو بود آماده می‌کرد (ناصری، ۱۳۸۴: ۹۲).

با توجه به اینکه روش مذاکره مستقیم با شوروی‌ها نتیجه مطلوب مورد نظر قوام را تأمین نکرد، وی کوشید از طریق بین‌المللی کردن بحران روابط ایران و شوروی، شوروی‌ها را به تخلیه ایران وادارد. بعد از مراجعه ایران به شورای امنیت، انگلستان و آمریکا تلاش کردند نقش مهمتری را در بحران بین ایران و شوروی بازی کنند. ظاهراً بحران روابط ایران با شوروی به اختلاف بین انگلستان و آمریکا با شوروی تبدیل شده بود. ایدن وزیر امور خارجه انگلستان در سخنان تهدیدآمیزی از شوروی می‌خواهد نیروهای خود را هر چه زودتر از ایران بیرون ببرد، چرا که برای انگلستان هیچ دلیلی برای ماندن نیروهای در ایران وجود ندارد. سفیر آمریکا در تهران نیز به دولت ایران اطلاع داد «چنانچه ایران به شورای امنیت علیه شوروی شکایت نکند، انتظار دریافت کمک را باید به فراموشی سپارد». آمریکا در این موقع از استقلال ایران پشتیبانی می‌کند (از غندی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

از طرفی قوام پس از بازگشت از مسکو به گفتگو با شوروی‌ها ادامه داد و در فروردین ۱۳۲۵، با آنها به توافق نهایی رسید. این توافق چهار بخش بود: شوروی‌ها می‌بایست تا اواخر اردیبهشت همه نیروهای خود را بیرون می‌برند؛ ایران شکایتهای خود را که نخست وزیر پیشین به سازمان ملل تسلیم کرده بود، پس می‌گرفت؛ دولت مرکزی ایران نیز می‌بایست اختلافات خود را با دولت محلی آذربایجان مسالمت‌آمیز و با توجه به اصلاحات مورد نیاز و قانون اساسی حل می‌کرد؛ و قوام می‌بایست موضوع تشکیل یک شرکت نفتی متعلق به ایران و شوروی را در مجلس پانزدهم مطرح کند؛ مدت فعالیت این شرکت می‌بایست پنجاه سال باشد، در استان‌های شمالی فعالیت کند و سود آن به صورت برابر بین شرکای تقسیم شود. قرارداد نامبرده با دادن یک امتیاز نفتی به شوروی، میان آن کشور و شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب، موازنه‌ای برقرار می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۲۸۱). در شرایطی که قوام یک امتیاز نفتی در شمال به شوروی‌ها داده بود، می‌کوشید تا با پیشنهاد امتیازی متقابل در مناطق جنوب شرقی به آمریکا و تجدید مأموریت هیئت نظامی این کشور، آمریکایی‌ها را نیز مطمئن سازد.

به رغم اینکه آمریکا و انگلستان مایل نبودند شکایت پس گرفته شود و تمایل داشتند تا تخلیه کامل ایران، شکایت در دستور کار شورای امنیت باقی بماند، ولی احمد قوام برای نشان دادن حسن نیت خود به روس‌ها در شکایت خود را از شورای امنیت پس گرفت. موفقیت‌های تاریخی و سرنوشت‌سازی که منجر به تأمین ثبات در داخل و کسب اعتبار بین‌المللی در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ شد، عمدتاً ناشی از تجارب سیاسی قوام و

برخورداری از حمایت ایالات متحده بود. سیاست دولت قوام در سایه همراهی افکار عمومی بین‌المللی، توافق ظاهری با اتحاد جماهیر شوروی و وقت‌گذرانی و تظاهر به دوستی و حسن نیت و استفاده از اصل غافلگیری برای حل مشکل آذربایجان بود. شوروی‌ها پیشه‌وری و حزب او را به حال خود رها کرده و رفتند. پیشه‌وری در جلب حمایت عمومی مردم ناکام مانده بود و حامی خارجی هم به او خیانت کرده بود. در این صورت راه حرکت ارتش ایران به آذربایجان باز و دیگر مانع بزرگی چون ارتش سرخ در مقابل آن قرار نداشت.

۳-۲- عملکرد قدرت‌های خارجی

رویدادهای سال ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ در آذربایجان ایران، قطعاً آن اندازه اهمیت داشت که دو قدرت بزرگ آن روزگار یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را پس از پایان یک نبرد ویرانگر با دشمن مشترکی به نام فاشیسم، رودرروی یکدیگر قرار بدهد. حضور نیروهای شوروی در آذربایجان زمینه‌ساز یکی از رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران شد که از دو منظر داخلی و بین‌المللی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای کشورهای درگیر و ذی‌نفع در این ماجرا داشت. هر کدام از دو کشور انگلیس و شوروی در ایرانی که تازه از قید استبداد رهایی یافته و به سمت و سوی تجربه‌ی دموکراسی گام برمی‌داشت، سعی بر این داشتند تا از نفوذ خود بر جریان‌های سیاسی و یا اشخاص هوادار خود استفاده کرده و در تحکیم مواضع خود در ایران و اجرای سیاست‌های مورد نظرشان موفقیت به دست آورند. به این ترتیب جنگ قدرتی در ایران به راه افتاد و در مبارزه‌های هم که بر سر ایران میان آمریکا و انگلستان و شوروی در جریان بود، هر سه کشور به دنبال تحکیم جای پای خود در ایران بودند و بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی ایران و به‌ویژه در دست گرفتن کنترل منابع انرژی نفت ایران یکی از اهداف اصلی آنان در این ماجرا بود. به عبارت دیگر هر سه کشور به دنبال سهم خواهی بودند. و گذشت زمان و روند حوادث نیز به خوبی این موضوع را روشن کرد (عرفانیان، ۱۳۸۸: ۳۵).

اتحاد جماهیر شوروی در زمان اشغال ایران از تمام توان خود برای بهره‌برداری از موقعیتی که در مناطق تحت اشغالش که عمده آن شمال ایران به ویژه آذربایجان بود، کمال استفاده را کرد. در اینجا باید دانست که اهداف شوروی در بحران آذربایجان چه بود؟ در یک نگاه کلی و ابتدایی به بحران آذربایجان نمی‌توان منکر این بود که شوروی در جهت تأمین منافع خویش به تقویت و توسعه دامنه قدرت فرقه دموکرات آذربایجان پرداخت. باید فرقه دموکرات آذربایجان و رهبران آن را بازیچه اتحاد جماهیر شوروی دانست و هدف شوروی را نیز جدایی ایالت آذربایجان از ایران قلمداد کرد. در واقع می‌توان هدف دولت شوروی از به راه انداختن بحران آذربایجان را یک حداکثر و حداقل تعریف شده دانست. در حالت حداکثر دو موقعیت ممکن بود به دست آید: دولت شوروی می‌توانست آذربایجان و شاید کردستان را ضمیمه خاک شوروی کرده و یا اینکه قدرت حکومت مرکزی را چنان ضعیف کند که سرانجام تحت سلطه حزب توده قرار گیرد. و در حالت حداقل با گروکشی بتواند با گرفتن امتیاز نفت شمال از ایران جای پای همسنگ با انگلستان در جنوب، در

شمال ایران برای خود دست و پا کنند. به هر صورت بحران آذربایجان با تشکیل فرقه دموکرات و حمایت شوروی به وجود آمد.

اما انگلیس برای مقابله با بحران آذربایجان و زیاده‌خواهی شوروی‌ها از امکانات بالقوه بسیاری برخوردار بود. گرچه این امکانات شرایط مقابله رودررو با شوروی را برای انگلیس فراهم نمی‌ساخت و شاید منافع آن دولت در ایران ارزش چنین مقابله‌ای را نداشت. انگلستان به هیچ عنوان خواهان سخت‌گیری نسبت به شوروی نبود و مایل بود مادام که چنین سیاستی منافع آن کشور در جنوب را به خطر نیندازد از آن پیروی کند. از این رو بریتانیا به دولت ایران اصرار می‌کرد که به تقاضای روسها (در مورد امتیاز نفت) پاسخ مثبت بدهد. انگلیس با انتخاب قوام به نخست‌وزیری طرح کمیسیون سه جانبه را که هم در داخل با مخالفت‌های گسترده مواجه شده بود و هم استالین آن را نپذیرفت به فراموشی سپرد. اما مخالفت با طرح شکایت ایران در سازمان ملل همچنان پابرجا بود، زیرا انگلستان خود را توانا به مجموعه‌ای از دسایس برای حفظ منافع خود از قبیل سود جستن از سیاستمداران طرفدار خود در داخل ایران، زدوبندهای سیاسی با دول متفق نظیر شوروی و آمریکا همانند طرح بوین، ایجاد بلوا و شورش‌های جنوب کشور، اعزام ناوهای جنگی به خلیج فارس و سربازان انگلیسی به بصره، توصیه به ایران برای صرف‌نظر کردن از آذربایجان، همه در راستای حفظ منافع انگلستان به ویژه نفت جنوب بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجان، نه تنها آن استان، که بقیه استان‌های جنوب هم توسط انگلستان تجزیه و از ایران جدا می‌شد. در سیاست‌های استعماری انگلیس آن چیزی که مدنظر نبود استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده است (ناصری، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۴).

در این شرایط بود که تمامی نیروهای سیاسی در قبال جدایی احتمالی آذربایجان موضعی شدید اتخاذ کردند حتی حزب توده که در موضوعی نظیر حمایت از کسب امتیاز نفت شمال توسط شوروی تمام قد به حمایت می‌پرداخت در قبال موضوع آذربایجان به مخالفت برخاست هرچند این مخالفت در چارچوب روابط فیما بین و مخفی بود. عدم تأمین زمینه مساعد برای قبولاندن مطالبات در بحران آذربایجان دلیل اصلی عقب نشینی شوروی از موضعی اختلافی و چالش برانگیز بود، در واقع چون این مطالبات برای شوروی سهل الوصول نبودند و پافشاری و لجبازی بر سر این بحران باعث ضعف شوروی می‌شد. به همین دلیل در آذر ۱۳۲۵ نیروهای نظامی شوروی از ایران خارج شدند که این امر یکی از بزرگترین عوامل تضعیف فرقه گردید. پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و همچنین فشارهای دولت‌های غربی، ارتش ایران و شورش مردم حکومت فرقه را برانداخت و بسیاری از رهبران و فعالان فرقه به شوروی گریختند. بر خلاف نظر پیشه‌موری که خواستار درگیری با نیروهای ارتش ایران بود.

در یکصد سال اخیر، نفت مهمترین عامل موثر بر کمیت و کیفیت حیات اقتصادی ایران بوده است. صنایع نفت و درآمدهای دولت از فروش نفت به آن درجه از اهمیت رسید که هیچ تحول صنعتی بدون توجه به این عامل امکان پذیر نبود. در واقع نفت متغیر مستقل و اصلی کل بافت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران عصر پهلوی و تأثیرگذارترین عامل در روابط خارجی بود. سهم نفت در برنامه‌ریزی عمرانی کشور، در تأمین ثبات سیاسی، در بقای نظام سیاسی و در تحکیم وابستگی به هیچ وجه با عوامل دیگر قابل مقایسه نیست. درآمدهای نفتی و برخورداری از حمایت دریافت کنندگان اصلی نفت از دولت به ورابطاتی و وراقانونی شدن دستگاه حکومتی و در نتیجه به تحکیم وابستگی به مراکز قدرت اقتصادی و مالی برتر افزود (از غندی، ۱۳۷۲: ۳۴۵). با ملی شدن صنعت نفت فصل جدیدی از روابط خارجی ایران با قدرت‌های بزرگ رقم خورد. اولین نتیجه این حرکت ملی، شکسته شدن انحصار انگلیسی‌ها بر نفت ایران بود که این عامل آنها را به سوی اقدام نظامی و برپایی کودتا سوق داد. هرچند کودتای ۲۸ مرداد نتوانست انحصار گذشته انگلیسی‌ها بر نفت ایران را بازگرداند اما وضعیت جدیدی را رقم زد و آن حضور علنی و رسمی آمریکا در برنامه نفتی ایران بود. با کشف نفت در کشورهای خاورمیانه، رشد اقتصادی آنها بطور چشمگیری افزایش پیدا کرد. کشورهای که تا قبل از این دوره، به اقتصادی مبتنی بر کشاورزی و دامداری متکی بودند حال بر سر منابع عظیمی از نفت نشسته بودند. بنابراین اولین مسئله‌ای که به ذهن حاکمان این کشورها می‌رسید، بکارگیری درآمدهای نفتی برای توسعه اقتصادی بود. در ایران روند صنعتی شدن و توسعه اقتصادی تا قبل دهه ۱۳۵۰ با سرعت نسبتاً متوسطی در حال حرکت بود اما با افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال‌های آغازین دهه ۱۳۵۰، شتاب این رشد چند برابر شد. و همچنین نفت همانند دهه‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد عامل اصلی در روابط خارجی ایران بازی می‌کند و حتی با توجه به افزایش قیمت نفت این نقش در زمینه‌های دیگر مانند نظامی و اقتصادی پر رنگتر و جدی‌تر شده است.

در اکتبر ۱۹۷۳، اعضای سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت که افزون بر کشورهای عرب عضو اوپک، مصر و سوریه را هم در خود داشت، اعلام کرد که «در پاسخ به تصمیم آمریکا برای حمایت از ارتش اسرائیل در جنگ یوم‌کیپور»، تحریمی نفتی را بر این کشور اعمال می‌کند. اعضای اوپک نیز توافق کردند که از توان خود در سازوکار تعیین قیمت نفت دنیا برای تثبیت درآمدهای واقعی‌شان از راه بالا بردن قیمت‌های جهانی این محصول استفاده کنند. این اقدام آن‌ها در پی چندین سال کاهش شدید درآمد پس از برچیده شدن نظام برتون‌وودز و نیز شکست مذاکرات با «هفت خواهر» (هفت شرکت بزرگ نفتی دنیا) در روزهای آغازین اکتبر ۱۹۷۳ عملی شد. این «شوگ نفتی» بی‌تردید توان بالقوه کشورهای جهان سومی عرضه‌کننده انرژی را در برخورد با «جهان توسعه‌یافته» نشان داد و چشم‌های دنیا را به خاورمیانه دوخت؛ چشم‌هایی که هنوز نگاه‌شان را از این منطقه نگرفته‌اند (امینی، ۱۳۸۶: ۹۲). اوپک اعلام نمود که کشورهای عضو آن سازمان فوراً تولید نفت خود را هر ماه ۵ درصد کاهش می‌دهند و تا تخلیه کامل نوار غزه در ساحل غربی رود اردن و بیت‌المقدس توسط اسرائیل این اقدام را هر ماهه

ادامه خواهند داد. عربستان سعودی و کویت چند روز بعد، خیر از کاهش بیشتر تولید خود دادند. بدنبال آن اغلب کشورهای عضو اوپک اعلام نمودند که فروش نفت خود به امریکا را تا قطع حمایت آن کشور از اسرائیل متوقف خواهند کرد.

به این ترتیب با شعله‌ور شدن جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، به پیشنهاد کویت، از نوزدهم اکتبر ۱۹۷۳، کشورهای عربی صادرکننده، فروش خود را به امریکا و چند کشور صنعتی اروپای غربی قطع کردند. این واقعه سیر صعودی قیمت نفت را به بالاترین حد خود رساند که تا آن روزگار بی‌نظیر بود. در میانه ژانویه ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴، بهای نفت ۳۵٪ افزایش یافت و از بشکه‌ای ۲/۵۹ دلار به ۱۱/۶۵ دلار رسید که در نتیجه درآمد اوپک نزدیک به ۴۵٪ فزونی یافت (آصفی و دیگران، ۱۳۶۹: ۲۴). اوپک کشورهای مصر، مصر فکندگی نفت که روابط نزدیکی با اسرائیل داشتند و از آن رژیم حمایت می‌کردند که شامل امریکا، پرتغال، هلند، آفریقای جنوبی، ژاپن و کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا می‌شدند. این کشورها مورد تحریم قرار می‌گرفتند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۴۱).

۴-۱- سیاست خارجی محمد رضا شاه

ایران تنها کشور تولیدکننده نفت منطقه‌ی خلیج فارس و مدیترانه بود که در چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در تحریم نفتی اعراب علیه امریکا و کشورهای اروپایی شرکت نکرد و روابطش را با اسرائیل ادامه داد (امینی، ۱۳۸۵: ۱۸۳). شاه در اواخر دسامبر ۱۹۷۳م در توضیح این کارش در مصاحبه‌ی رادیو و تلویزیون گفت: «ما به هیچ وجه با تحریم موافق نیستیم، زیرا توسل به این اقدام ممکن است اشکالات سختی را برای کشورهای محروم از نفت فراهم کند و روابط دوستانه با کشورهای مزبور را مختل سازد. متقابلاً کشورهای شامل تحریم نیز همان سیاست را درباره‌ی صدور کالاهای صنعتی در پیش گیرند و حتی در صورت لزوم دست به اقدامات خصمانه علیه کشورهای عضو اوپک بزنند، استفاده‌ی نفت به عنوان یک سلاح سیاسی، اصلاً کار عاقلانه‌ای نیست.» (امینی، ۱۳۸۱: ۱۸۸). اوپک با افزایش قیمت‌های اعلان‌شده‌ی نفت خام، موجب یک تحول در امر تجارت بین‌المللی و قیمت انرژی گردید که به نام شوک اول نفتی معروف شد. مهم‌ترین تاثیر افزایش قیمت نفت بر سیاست خارجی ایران، تامین هزینه‌های هنگفت مالی عملکرد ژاندارم‌گونه و برنامه‌های مداخله‌جویانه با تاکید بر خریدهای تسلیحاتی بود. ایران، که از اواخر دهه ۱۹۶۰، همگام با بحران‌های مالی امریکا، که از درگیری در جنگ ویتنام نشأت می‌گرفت، کمک‌های مالی این کشور را نپذیرفته بود، اکنون بدون اتکا به کمک‌های خارج، برنامه‌های دکترین نیکسون را در منطقه اجرا می‌کرد.

شاه علاوه بر خودداری از تحریم نفت به اقداماتی چون (ادامه‌ی روابط با اسرائیل، نفت مورد نیاز ناوگان امریکا در مدیترانه را تأمین کرد، در طول جنگ به هواپیمای

شوروی اجازه نداد که با عبور از فراز ایران به اعراب کمک نظامی برساند، نفت مورد نیاز ناو نیرو بر آمریکا در اقیانوس هند را فوراً تأمین کرد) دست زد (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). به هر ترتیب، مجموع تحولات در بازار جهانی نفت، بیشترین سود را برای ایران و سیاست‌های توسعه‌طلبانه آن پدید آورد. ایران در تحریم نفتی اعراب علیه غرب شرکت نکرد. شاه در مصاحبه با تلویزیون آلمان در آذرماه ۱۳۵۲ (نوامبر و دسامبر ۱۹۷۳) در این باره گفت: «ما در تحریم نفتی شرکت نکردیم و نمی‌کنیم، تحریم سلاحی است که زود کند می‌شود و جهانیان سعی خواهند کرد که نفت کمتری مصرف کنند» (کرباسچی، ۱۳۷۱: ۵۷۵). همچنین در اول ژانویه ۱۹۷۴، اعضای اوپک در تهران گرد آمدند تا قیمت رسمی هر بشکه نفت را تعیین کنند. شاه که تعهدات سنگین اجرای دکترین نیکسون و برنامه‌های توسعه داخلی را بر دوش داشت، با هدف دریافت پول بیشتری از نفت، پیشنهاد کرد بهای هر بشکه نفت در حداکثر قیمتی که در نیمه دسامبر ۱۹۷۳ داشته است، ثابت بماند که این پیشنهاد تصویب گشت.

در آغاز دسامبر ۱۹۷۳ و در اوج شوک اول نفتی، ایران دوازده میلیون تن نفت موجود خود را به مزایده نهاد و این نفت را به بهای بشکه‌ای هفده دلار فروخت، درحالی‌که بهای اعلام‌شده برای هر بشکه کمتر از یک‌سوم این قیمت بود. و تا پیش از تغییرات اساسی اوضاع بازار در اوایل دهه ۱۳۵۰، هیچ‌گاه از ۱/۲۵ دلار برای هر بشکه نفت تجاوز نمی‌کرد (رزاقی، ۱۳۶۶: ۲۰). درآمد ایران از فروش نفت که قبل از بحران نفتی دو میلیارد دلار بود در سال ۱۳۵۳ به حدود بیست میلیارد دلار افزایش یافت و نفت را به بهای ۱۷/۴۰ دلار در هر بشکه به فروش می‌رساند (پرگین، ۱۳۷۴: ۸۷۶). ولی واقعیت امر چیز دیگری بود با بازگشت دلارهای نفتی به کشورهای غربی و با فشار ایالات متحده به کشورهای عربی و ایران برای خرید تسلیحات و کالای مصرفی، اروپاییان به بخش صنایع خود رونق بخشیدند و به ویژه ایالات متحده آمریکا توانست در حد قابل توجهی از تجارت خارجی خود را متوازن سازد، به هر حال دسترسی به نفت ایران برای اقتصاد کشورهای صنعتی بسیار حیاتی و مهم بود و با قطع آن اقتصاد صنعتی اروپا، آمریکا، ژاپن و اسرائیل به خطر می‌افتاد (از غندی، ۱۳۸۴: ۳۱۵).

۲-۴- عملکرد قدرت‌های خارجی

نفت به عنوان یک کالای استراتژیک و تأثیرگذار بر اقتصاد و سیاست بین‌المللی در سیاست خارجی آمریکا به عنوان بزرگترین مصرف‌کننده این منبع انرژی جایگاهی ویژه داشته است و همیشه دولت آمریکا بدنبال دستیابی به منابع جدید نفت برای استفاده از آن در صنایع نظامی و اقتصادی خود بوده است. آمریکا هنگامی که سیاست فعالی را در عرصه بین‌المللی آغاز کرد منطقه خلیج فارس را در سیاست خارجی خود، لحاظ ویژه بخشید و سعی کرد ثبات خاورمیانه را به نفع خود، برای هژمونی آمریکا حفظ نماید و هرگونه عوامل مزاحم را که موجب اختلال این ثبات گردد را از میان بردارد.

در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۳ آمریکا و خیلی کشورهای غربی دیگر از اسرائیل حمایت کردند. طی عکس‌العملی به این حمایت چندین کشور عربی عرضه نفت به کشورهای حمایت

کننده اسرائیل را تحریم کردند. تولید پنج میلیون بشکه این کشورها در هر روز حذف شد و دیگر کشورها قادر بودند که تولیدشان را یک میلیون بشکه افزایش دهند و به طور خالص کمبود ۴ میلیون بشکه در هر روز به وجود آمد. در اواخر ۱۹۷۴ قیمت اسمی نفت ۴ برابر شد و به ۱۲ دلار رسید (پاشائی فام، ۱۳۹۲: ۹۷). به دنبال افزایش سریع قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴م، کشورهای صنعتی موفق به تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی گردیدند که به وسیله‌ی آمریکا مطرح و در ۱۸ نوامبر ۱۹۷۴م شروع به کار کرد (میرترابی، ۱۳۸۶: ۲۱۸). اما پیش از افزایش ناگهانی قیمت نفت، اقتصاد ایالات متحده در شرایط تورمی و قیمت‌های طلا در حال افزایش بوده است. در واقع در هر دو مورد قیمت طلائی نفت ناگهان از مقدار پیش از تورم خود نیز بالاتر می‌رود و اما در عرض چند ماه دوباره به سطح نرمال خود برمی‌گردد. عدم تمایل اوپک برای افزایش تولید در سالهای گذشته نیز تا حدودی به این دلیل بود که اوپک اعتقاد داشت افزایش قیمت‌ها بیشتر ناشی از سیاستهای پولی ضعیف ایالات متحده بوده است تا کمبود عرضه (نادریان، ۱۳۸۸: ۴۵).

در خاورمیانه نیز به دلیل حمایت آمریکا از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ با اعراب روابط این کشور با تولیدکنندگان نفت عرب همانند عربستان سعودی رو به ضعف نهاد، بویژه آنکه بخشی از رهبران ناسیونالیست عربی تمایلی به سوی شوروی داشتند. وابستگی رو به تزاید ایالات متحده آمریکا به نفت خاورمیانه و احتمال حضور بیشتر شوروی در منطقه منجر به تئوری دوپایه یا دو ستونی نیکسون - کسینجر گردید که بر اساس آن امنیت خلیج فارس بر عهده ایران و عربستان سعودی قرار گرفت. ریچارد نیکسون در کتاب جنگ واقعی و صلح واقعی نیز نوشته است: "نفت خون صنعت مدرن است و منطقه خلیج فارس قلبی است که این خون را مانند تلمبه به جریان می‌اندازد و راههای دریایی پیرامون خلیج فارس شریان‌هایی هستند که این خون حیاتی از آنها می‌گذرد" (امیری، ۱۳۷۳: ۱۸۲). دکترین نیکسون، ایران را در معادلات جهانی قدرت درگیر ساخت. افزایش درآمدهای نفتی ایران بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ و وظیفه تأمین امنیت خلیج فارس سیاست‌های میل‌تاریستی رژیم شاه را به دنبال داشت به گونه‌ای که بودجه دفاعی ایران را ۶۸۰ درصد افزایش داد و از مقدار ۱/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ به ۹/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ یعنی معادل ۴۰ درصد کل بودجه ایران رسید (Bill, 1998: 201-202). در خلال دهه ۱۹۷۰ ایران موقعیت خود را به عنوان یک متحد کلیدی آمریکا در خلیج فارس تثبیت نموده همان‌گونه که اشاره شد، تقریباً تمامی دکترین‌های سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به خاورمیانه منابع و ذخائر نفتی مربوط می‌شد. سیاست خارجی ایران نیز به عنوان یک متغیر وابسته از سیاست‌های غرب به رهبری آمریکا پیروی می‌نمود. بدین ترتیب نفت به عنوان یک عنصر تاثیرگذار در ژئوپولوتیک، نقش منفی خود را ایفا کرد و علی‌رغم مبارزات طولانی، سازش و تسلیم را برای ایران به ارمغان آورد.

نیکسون رئیس جمهور امریکا در پانزدهم اوت ۱۹۷۱ بدون توجه به تصمیم دیگران، قابلیت تبدیل دلار به طلا را ملغی اعلام و دلار را به حالت شنا درآورد. متعاقب آن تراز پرداخت‌های امریکا دچار کسری و باعث نارسایی نقدینگی جهانی گردیده و صدور سرمایه از سوی امریکا به اروپا به صورت دلار و یا دلارهای نفتی کشورهای تولیدکننده نفت بود. حق برداشت مخصوص معیار جدید تبادلات بین‌المللی است که در چارچوب «صندوق بین‌المللی پول» عمل می‌کرد. ارزش واقعی حق برداشت مخصوص بر حسب مجموع پول کشورهای صنعتی با مقیاس‌های متنوع محاسبه می‌شد. موازنه چنین سیستمی شامل سی درصد دلار بود که حافظ برتری مالی امریکا است. این موضوع به فرایند نهایی به طرف پایداری نرخ مبادلات و ثبات تجارت جهانی که توسط شوک‌های نفتی در سال‌های ۴-۱۹۷۳ به وجود آمده بود، پیش می‌رفت (عباسی، ۱۳۸۳: ۷۸). لغو تثبیت ارزش طلا در سال ۱۹۷۱ توسط ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا عامل مهمی بود که به بروز این بحران نفتی کمک کرد. چون قیمت نفت با دلار پرداخت می‌شد، کاهش ارزش دلار به معنای پایان عمر نظام پولی برتون وودز بود. آثار منفی کاهش ارزش دلار بر کشورهای صادرکننده نفت مقامات اوپک را واداشت تا ب فکر اقدامات جبرانی مانند قیمت‌گذاری نفت به طلا بجای دلار بیفتند. همچنین بر خلاف ادعاهای محمدرضا شاه و زکی یمانی، مبنی بر اینکه افزایش قیمت نفت مخلوق فکر آنها بوده است، با تمهیدات سیاستمداران امریکا و شرکتهای نفتی آمریکایی فراهم آمد و حاصل جلوگیری از افزایش بی‌رویه نفت مصر در امریکا بود که می‌توانست امنیت انرژی این کشور را در سال‌های آینده به مخاطره افکند و نیز به منظور وارد آوردن ضربه بر قدرت اقتصادی ژاپن و کشورهای اروپایی صورت گرفت (از غندی، ۱۳۸۴: ۳۱۴-۳۱۵).

در همین بنبوه بود که توافقات مصر و سوریه و اسرائیل، در نهایت منجر شد که تحریم نفتی در ۱۹۷۴ به پایان برسد. شاه فکر می‌کرد بعد از این ماجرا و توافقات انجام شده غربی‌ها با او دشمن شده‌اند برای همین سعی کرد با دیپلماسی تازه‌ای دوباره اعتبار و احترام خود را به دست آورد. در همین دوران خرید تسلیحات نظامی از امریکا به بی‌سابقه‌ترین وضع موجود خود می‌رسد. ایران ژاندارم منطقه نامیده می‌شود و کارتر در سفرش به تهران در سال ۱۳۵۶ ایران را جزیره‌ی ثبات می‌خواند. وی در سخنرانی کوتاه خطاب به شاه ایران گفت: ایران جزیره ثبات در یکی از آشوب‌زده‌ترین نقاط جهان شده است. هیچ کشور دیگری در جهان برای برنامه‌ریزی مشترک از ایران به امریکا نزدیک‌تر نیست (طلوعی، ۱۳۷۱: ۲۲۵). از طرفی با انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا در ۳۰ دی ۱۳۵۵ دور جدیدی در روابط ایران با شرکت‌های نفتی و کشورهای صنعتی امریکا آغاز شد. حکومت کارتر تثبیت بهای نفت را در رأس برنامه‌های اقتصادی خود قرار داده بود، به همین دلیل محمدرضا شاه با طرح تعدیل قیمت نفت، سایر کشورهای عضو اوپک را به حیرت انداخت (از غندی، ۱۳۸۴: ۳۱۶)

نتیجه‌گیری

نقشی که قدرت‌های بزرگ در نظام جهانی ایفا کرده و وابستگی که کشورهای جهان سوم به آنها داشته و همچنین دخالت‌هایی که این قدرت‌ها در مسائل داخلی برخی کشورها مثل ایران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ داشته‌اند بسیار حائز اهمیت است. همان‌طور که تاریخ ورق خورد دیدیم که با بروز جنگ جهانی دوم، ایران گرفتار بحران تازه‌ای شد و مجدداً به اشغال نیروهای بیگانه درآمد. در خلال این جنگ کشورهای روسیه، انگلستان و آمریکا وارد ایران شدند و با سقوط دولت رضاخان يك دهه هرج و مرج بر ایران مستولی گردید. و باعث شد بحران آذربایجان با اتکا به یک قدرت خارجی یعنی اتحاد شوروی، پدید آید. البته نارضایتی‌های منطقه‌ای و مسایل قومی به جای خود مهم بود اما حضور قوای شوروی در اوج‌گیری و برپایی جنبش‌ها حالت تعیین‌کننده داشت. از طرفی در خاتمه یافتن این بحران مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی نقش داشت که مهمترین عامل داخلی شگردهای قوام‌السلطنه و اقدامات دیپلماتی وی بود و اساسی‌ترین عامل خارجی نیز تهدیدات آمریکا نسبت به شوروی بود. ولی اگر شرایط داخلی مهیا نبود تهدید آمریکا کارساز نمی‌شد، کما اینکه در اروپای شرقی و کره شمالی و دیگر نقاط جهان حوادثی از این قبیل به زیان آمریکا تمام شد و نتیجه نبخشید. لذا نادیده گرفتن سهم عوامل داخلی در سیاست خارجی ایران معاصر یکی از خطاهای بزرگ به شمار می‌رود. و به‌طور کلی در سطح ملی؛ روی کار آمدن قوام‌السلطنه سیاستمدار قدیمی و کهنه کار در اسفند ۱۳۲۴ و اقدامات همه جانبه و زیرکانه وی، معادلات موجود در صحنه سیاسی - اجتماعی ایران را نهایتاً به ضرر فرقه دموکرات آذربایجان رقم زد. در سطح بین‌المللی؛ نیز با هم داستان شدن انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، به علاوه خروج کامل آمریکا از سیاست انزواگرایانه، آگاهی افکار عمومی و مطبوعات جهان از مباحث مطروحه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ادامه بحران آذربایجان را برای شوروی پرهزینه و غیر عقلانی ساخت. این امور موجب شد فرقه دموکرات آذربایجان قدرت را از دست بدهد و دولت مرکزی با حمایت آمریکا توانست غائله آذربایجان و همین‌طور کردستان را در هم بشکند.

همچنین در مورد حل بحران انرژی که کشورهای عربی صادرکننده نفت عامل اصلی افزایش قیمت نفت و تقلیل تولید آن بودند و باعث شوک اول نفتی شدند. در پی این بحران که باعث افزایش قیمت و فروش نفت برای ایران شد. ایران در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ بر خلاف اعراب، در تحریم حمل و نقل نفت به اسرائیل شرکت نکرد و صدور نفت خود به این کشور را ادامه داد. افزایش قیمت نفت و انفجار عواید نفتی، رژیم پهلوی را برآن داشت که تغییراتی در برنامه پنجم عمرانی بوجود آورد. پس برای حل این بحران و تحریم‌ها به دلیل سود فراوان، ایران راهبردی را نشان نمی‌دهد و از این بحران به عنوان یک سلاح سیاسی استفاده می‌کند. از طرفی هم باید گفت که بدون شک افزایش قیمت نفت خام در این بحران آمریکا را به اهدافش نزدیک می‌کرد. مسئله‌ای چون خرید تسلیحات عمده

توسط کشورهایمانند ایران و عربستان بود، که سود سرشاری را نصیب تولیدکنندگان تسلیحات نظامی آمریکا می‌نمود. پس با این تفاسیر، از طرفی سیاست‌های آمریکا به نوعی باعث شکل‌گیری بحران انرژی شد، اما همین کشور بنا به سیاست‌های خود در حل و پایان بخشیدن به آن نقش مهمی را ایفا می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

الف. منابع فارسی

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۰)، *ایران بین دو انقلاب*، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۶)، *دولت مدرن و اقوام ایرانی*: شالوده‌شکنی پارادایم‌های رایج در کتاب دولت مدرن در ایران به اهتمام، دکتر رسول افصلی، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۲)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران، سمت.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴)، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران، قومس.
۵. اسکندری، ایرج (۱۳۷۲)، *خاطرات سیاسی*، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۶. اشرف، احمد (۱۳۸۳)، *موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه*، تهران، نشر پیام.
۷. آصفی و دیگران (۱۳۶۹)، «سیاست انرژی کشورهای عربی و آمریکا در منطقه جنوبی خلیج فارس»، *مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۲۹-۳۱.
۸. امیری، مجتبی (۱۳۷۳)، «ریچارد نیکسون و رویای رهبری آمریکا در جهان»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال هشتم، ش ۷ و ۸.
۹. امینی، علیرضا (۱۳۸۶)، *نفت ایران و تأثیرش در روابط بین‌الملل*، استانبول، دانشگاه استانبول.
۱۰. امینی، علیرضا (۱۳۸۱)، *تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران، صدای معاصر.
۱۱. امینی، علیرضا (۱۳۸۵)، *مسائل سیاسی اقتصادی نفت ایران*، تهران، خط سوم.
۱۲. پاشائی فام، رامین و محمدرضا پازوکی و پاتریس امیرخانی (۱۳۹۲)، «تبیین و تحلیل تأثیر نوسانات قیمت نفت اوپک بر تورم کشورهای منتخب واردکننده نفت OECD»، *فصلنامه تحقیقات توسعه اقتصادی*، شماره نهم، صص ۱۱۶-۸۹.
۱۳. پرگین، دانیل (۱۳۷۴)، *نفت پول قدرت*، ترجمه‌ی منوچهر غیبی ارطه‌ای، تهران، شرکت ملی نفت ایران، چاپ اول.
۱۴. جهانشاهلو، نصرت‌الله (۱۳۸۵)، *ما و بیگانگان*، خاطرات سیاسی دکتر نصرت‌الله جهان‌شاه لو، به کوشش نادر پیمایی، لنگرود، انتشارات سمرقند.
۱۵. حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۶. حسنی، جمیل (۱۳۸۳)، *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، به روایت اسناد محرمانه

- آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همایی، تهران، نشر نی.
۱۷. رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۶)، «وابستگی به صنعت نفت و رهایی از آن»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال اول، شماره هشتم.
۱۸. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰)، *دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر.
۱۹. طلوعی، محمود (۱۳۷۱)، *بازی قدرت، جنگ نفت در خاورمیانه*، تهران، نشر علم.
۲۰. عباسی، ابراهیم (۱۳۸۳)، *دولت پهلوی و توسعه اقتصادی*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۱. علی صوفی، علیرضا (۱۳۸۷)، «سیاست خارجی و بحرانهای داخلی حکومت محمدرضا پهلوی»، *پیک نور*، سال هفتم، شماره دوم، صص ۷۵-۵۶.
۲۲. فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران، نشر رسا.
۲۳. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
۲۴. کتابی، محمود و صمد کلانتری و کریم رضادوست (۱۳۸۶)، «نظریه نظام جهانی جان فوران و انقلاب اسلامی ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۸۵-۶۷.
۲۵. کرباسچی، غلامرضا (۱۳۷۱)، *هفت هزار روز، تاریخ ایران و انقلاب اسلامی*، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
۲۶. مرادی مراغه‌ای، علی (۱۳۸۲)، *از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان*، بررسی زندگی و آراء سید جعفر پیشه‌وری، تهران، نشر اوحدی.
۲۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲)، *چارچوبی تحلیلی برای تبیین انقلاب مشروطه*، همایش یکصدمین سالگرد مشروطیت دانشگاه تهران، صص ۲۶۸-۳۰۱.
۲۸. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۶)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات روزنه.
۲۹. موسوی، میرطیب (۱۳۷۹)، *نفت، سیاست و اقتصاد، تهران، تهران، خط سوم*، چاپ اول.
۳۰. میرترابی، سعید (۱۳۸۶)، *مسائل نفت ایران*، تهران، قومس.
۳۱. نادریان، محمد امین (۱۳۸۸)، *قیمت‌های نفت جهانی شدن و بحران مالی آمریکا*، اقتصاد انرژی، شماره ۱۲۱.
۳۲. ناصحی، ابراهیم (۱۳۸۴)، *خانله آذربایجان در رهگذر تاریخ و چهره پیشه‌وری در ائینه فرقه دموکرات*، تبریز، ستوده.
۳۳. والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۷۷)، *سیاست و فرهنگ در نظام تحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نی.

ب. منابع انگلیسی:

34. Bill, Michael (1998), *the American Failure in Iran*, New York: Alford A. Knopf.